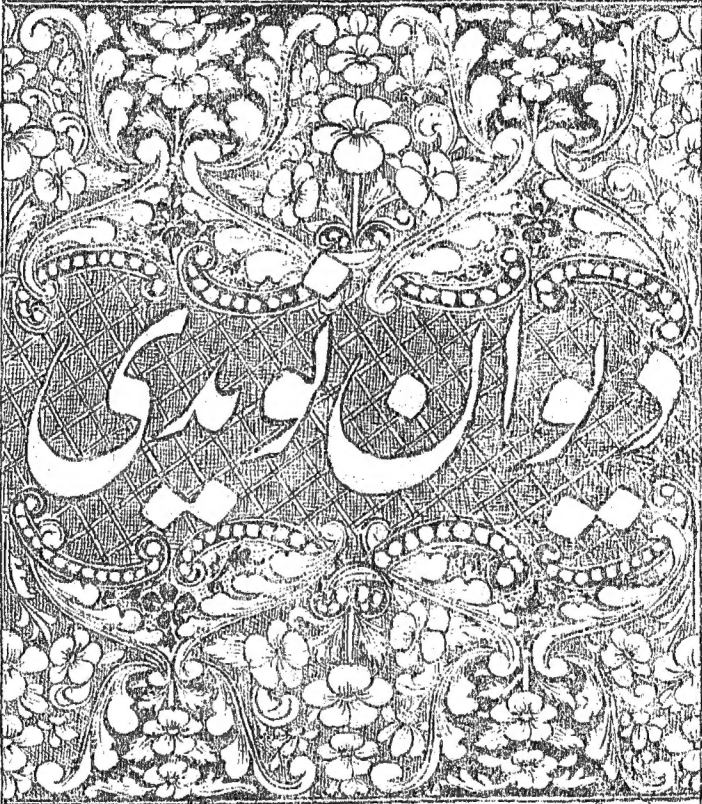




چون صنایع بکینان و فضل خلائی و زما

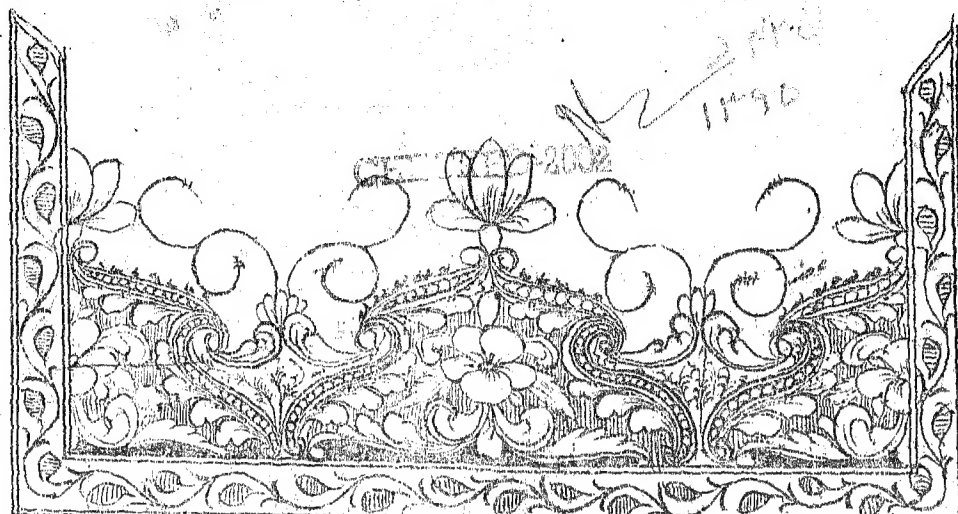
بموقعه غریبات و صنعت ترک الحرف و چند لفظ که کتب نشینان با ذریعہ سودمند است



از جلوه خیال نازک سخنور پیشال زبان آورد مشهور نامی سخلص به نویدی

در مطبع می نشینی که کشور طبع من مقبول همان شد

۱۳۹۵



بسم الله الرحمن الرحيم

در صنعت ترک کلفت

<p>که دید ز نور شید خست دیده منور رویت گل صد برگ قدرت شکافتن و مملکت حسن توفی بر سر دولت نشود بی مدد بخت طیر بشکست ز درختش قیمت گوهر</p>	<p>صد شکر که شد دولت چهل توتیر چشم تو بود ز کس زلف تو نقشه هستند بخت و بخت مطبوع و لیکن چون بخت مدد کرد و وصل تو رسیدیم در نظم نویدی نبودی هیچ قصور</p>
--	---

در صنعت ترک به موصوفه

<p>در دهن را دو اودار ای چشم که وفا تو دار</p>	<p>خال و خط جان نذا تو داری از جبهه مشو شان سالم</p>
--	--

مجلس  
مجلس  
مجلس

مجلس  
مجلس  
مجلس

مجلس  
مجلس  
مجلس

مجلس  
مجلس  
مجلس



## در صنعت ترکیبیم

۵	و لم از عشق بنواشته است مے راحت نخورده ام کی هم اضافت بیانیه	بعشقم و درویشلاشته است تا با غیب آشناشته است این کهن و میرا بنماشته است پروین ناموک بلاشته است اضافت بیانیه
۶	دل زار نویدی اسے دیوان	اوتوان از غم شمشاد شده است

ناله عشق  
ناله در کهن  
ناله با غیب  
ناله آشناشته است  
ناله میرا بنماشته است  
ناله پروین ناموک  
ناله بلاشته است  
ناله شمشاد شده است

## در صنعت ترکیب حاکمه

۷	ای ویدیه بازوای رخسار کیتی ای گل شگفته غنچه دل از نسیم توفرمی و سینه نوکاران هرگز تینگ ستم کشیده برابر و کرده زینکه نه بلکام نویدی کچ غنیم ای تلخ عیش	وی دل بدام عشق گرفتار کیتی بهرند اباکو که ز گلزار کیتی یاربنا نصیب سینه افکار کیتی ای تند خوی ورنی از آزار کیتی در آرزوی لعل شکر یار کیتی کنایه از لب
---	--	--

ناله بازوای  
ناله گل شگفته  
ناله توفرمی  
ناله تینگ ستم  
ناله زینکه نه  
ناله ای تلخ عیش

## در صنعت ترکیب خا بر حجب

۸	سوز و لم به پیش تو روشن نمی شود از رنگ لیک نقش شستن نمی شود	ما سینه ام ز تیر تو روشن نمی شود گفتم سرشک نقش ستم از دلش برود
---	--	---

ناله سوز و لم  
ناله از رنگ لیک  
ناله ما سینه  
ناله گفتم سرشک

دیوان نوید  
 ای که در این دیوان  
 نوید است

هرگز هوای آن رسد من نمی شود	دیر و زآمدی بدم تیغ کین بکفت
بنی عاضدت بدیدن چیدن نمی شود	گلها شکفته هر طرف و عاشق خرب
مانند ریله که ز گلشن نمی شود	از کوی تو زلفت نویدی هیچ جا

و صنعت ترک ال محله

روی از بتلای خویش متاب	ای رخت آفتاب عالم تاب
کی کنم جا بگوشه محراب	چون مرا هست میل ابرویت
باتن ناتوان و چشم پر آب	روز و شب سر بر آستان توام
نظری کن که هست عین صواب	جانب عاشقان بی سواد
گشتم از غم تو خور و خواب	بی تو جانان مستد از نیت مرا

و صنعت ترک ال معجم

بر حال لم رحم کن ای یوسف ثانی	دل خون شد و راز دل من با زنهانی
تا چندی مرا در پی تیرت بدانی	یکبار بشنم چو کمان جانب خوشم
آن نیست چنانچه گفتی که توان گشتیانی	شبح غم هجران تو در نامرغ
زیبگو نه ولی قصه را آتو ندانی	از دور غم عشق تو با چهره زرم
باشد که بان مرتبه خود را برسانی	نیکبانش نویدی بگمان سرکوش





باشد که لطیف پیرمغان شایم شود  
کو گوهری که روشن از مخفلم شود  
آن ترک تن درخوی اگر قائم شود

در صنعت ترک نشین مجبه

هر چه هستی تو همان میگویند  
از زبانت سخنبران میگویند  
من نگوییم و گران میگویند  
عارضت را به ازان میگویند  
خلق رسوای جهان میگویند

در صنعت ترک صا و ممل

لطیف پیش آری مکن جور که این کار نیست  
چون سر کوی تو آری است که گلزار نیست  
ز آنکه در گلشن و در آن گل بخار نیست  
در میان همه خوبان تو عیار نیست  
چون تو در سلسله عشق گرفتار نیست

دیگران  
بسیان  
فراوانند



۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

تو نیز کثرت شوق مرا همیدانی به جمال ترا هر که دید حیران شد بد اقامه نویدی زیستانه تو	ازین حدیث که گفتم حریفان چه نازنین شده لاله الا این ز دست طالع زشت بجای نخت سنا
--	---

در صنعت ترک عین محسوسه

۱۸

بسکه محسوس تو بود و دل من و مانع سووای بتان لالهفت پر تو ماه جمال تو بود چو دهم جان بهوای شد چون نویدی بهنم در بیتان	سر کوی تو شده منزل من تا قیامت نرو و از دل من سبب روشنی محفل من تا ابد سر و دواز گل من مبتلا شد دل بیچال من
--	---

در صنعت ترک عین مجسمه

۱۹

از رخت آفتاب شمرنده پیش رخساره عرق ناکت که و بجز تو خط اب لم نشگند گل پیش عارض تو هر که نظم ترا نویدی دید	وز خط مشکاب شمرنده گل زبون شد کلاب شمرنده گشت اذان منظر اب شمرنده هست زیر نقاب شمرنده شد بوقت جواب شمرنده
---	---

در صنعت ترک عین مجسمه  
بیتاری و دست  
پارزون





۲۵	در صنعت ترک نون	
<p>و پیش رخت هست چه نورش محقر  سر و قدرت بازم و پیش تو میسر  چشمم شده بر صورت خوبت متحیر  به عاشق بیدل که بوسه لب لعلات<sup>جان</sup>  حاشا که رسد بر دل غمیده چها</p>	<p>مکیت که کرد و بحال تو برابر  که دولت وصل تو شود باز میسر  در نیل بشر آمده از بهر بهتر  کام دل خود یاد و او عسر خورد  و راه وفای تو که خاک شود و سر</p>	
۲۶	در صنعت ترک واو	
<p>ساقیا بر ش می گفت نام را  تا ز غم خالی کنم یکدم و  محنت شام فراق آتش نشد  جان من جانم رسید آخر بلبل  مغتنم بایدهم در بنشین<sup>غمت</sup></p>	<p>مگذران در دل غم ایام را  ای رنسیق از باوه پیر کن جام را  نیست صبحی ظاهر این شام را  از لببت حاصل نکند دم کام را  صحبت رندان و ده آتشام را</p>	
۲۷	در صنعت ترک باد هوا	
<p>بی تو جهان مست از نیست مرا  از سگ کوی گمتم هم بر او</p>	<p>طاقت انتظار نیست مرا  بیش ازین است باریت مرا</p>	

کار من عاشقی بود شب و روز	غیر ازین کار و بار نیست مرا
در غمیری چو بستل گشتم	غمم یار و یار نیست مرا
چون نویدی بکنج محنت و غم	جست خیاال تو یار نیست مرا

در صنعت ترک لا

۲۸

طوف حریم کوی تو دل مبدم کند	مانند حاجی که طواف حرم کند
با خود غم و مان تو همراه می برد	هر تنگدل که رو بدار عدم کند
در ملک عشق باو شده وقت خودم	چون یارتی از پی قتل علم کند
مینا شود و لم چو بپست جمال تو	زان در حرم کوی تو از سر قدم کند
از حال نو و گوی نویدی حاجت	شاید که یار ترک جفا وستم کند

در صنعت ترک پا

۲۹

رو نمودن مه سپهر جمال	شکر قد که دست داد وصال
و نهش را دوست نگذارم	در رهش که سرم شود پا مال
از بیتان زیاده محروم	مطلب زانکه دست امر محال
و از شهر اهل حال شود	گر خود و جسم باوه مال مال
راحت و محنت جهان بهم است	و صل را بهجر و جبر است وصال



	<p>وود اتره د دوست درود و این لکمی ست که از هر جا که خوانند مهره روز و ن بر سر آید</p>	
<p>امیر بهرام و امیر بهرام غزل در صفت رصاد چهارمین و چهارمین</p>		
<p>چشم من جانم چه در دوش چه قی قی عین چرخ عین نور چرخ من شمس چه چرخ کوثر چرخ من گویا چرخ کافر چرخ من شکیب چه چرخ عنبر چرخ من شکیب چه چرخ اختر چرخ من دیرین چه برب کتر چه آ آجید چه ن و ن چرخ من گلن چه برب کتر</p>	<p>ز من برون صبر و دل آلود فلم برون جانم هم اقامت بود چشم و دلی و از گیس چشمه و دلی و چشم آن مه و آغون خط و خال نگارنش اسنبل زود و بجا و دارم آفات ترا مهر و مه انداز جان آچار ز زلفانت شده پیدا آفت ز حق لطفی میخواند آساقی</p>	
<p>غزل</p>		
<p>زلف واری میجو عنبر لب چو شکر</p>	<p>ای بیایا چون صنوبر می خست چمن</p>	

آفتاب عاشقانی با هتاب لبان در میان رنخ اندر کشیده رخ و ط ت و پ آمدگار من مراد عشق تو ل ب بر لب بناده باشد تا ای نگار اگر تو را یک شبی همان شاعران بسیار گفته شعرهای بیک	قبله آزادگانی اخی ستم با رخ در و مندم ستمندم تن گرفته ت پ دارد و در دم تو داری در میان ل و پ می در پیش باشد بسته باشد تو نقل خواهم از لبانت ب و و س کس گفته شعر همچون س و غ و و و ی
--	--

### غزل در صنعت تکرار

ای از رخ تو در دل گشت از نا نا ای گلزار بی گل روی تو سبک شب ریخته بیا و قدرت سرواژ من باشد ز باغ حسن تو گلچین قیب من و شب خیال زلف تو میباشتم که بو و دراز و یار و یارم و بی یار و یکسم گرید چنان سرور دخته خون دل	وزموی گشت نافه تا تا تا تا تا نالم چو عنده لب به گلزار زار زار صد جوی خونخ دیده خونبار بار بار دارم بسینه ای گل بخار خار خار هر موسی بر تن من بیار بار بار تا چند باشد آه باغیا ریا ریا اقتادش آه بابت مکار کار کار
--	---

### غزل در صنعت از صداد

<p>بنفش آو سنبل ۲۲ سربجان</p>		<p>زلف خال و خلت گویم ای نوبان</p>	
<p>بنفش سنبل و سنبل و سربجان</p>	<p>شکسته آلبته ۲۲ سربجان قباده آو قیصر ۲۲ خاقان حصار اکابر ۲۲ سربجان نواله آو ناله ۲۲ خاقان</p>	<p>بیرون سال و خلت فتاده در کویت هم از تو میخوانند بده بایل سرب</p>	<p>بنفش سنبل و سنبل و سربجان</p>
<p>بجق سید کونین و جمله اصحابان</p>		<p>بده تو سرب می را</p>	
<p>نقش</p>			
<p>جوایم کرده ای از را شفت بود در باغ ای گنج نرست بیای بی بر فلک ای ماهکست سپه کرد در رویش سرب بیدند بمیدان از سوک سرب بیدند عجائب تر از ان یم میان شبت و دم دارد</p>		<p>ضمیر آگاه پرسم از تو نقیر چه چیزستان در اگر دست خوانی و که خوانی تو قلبش کرده آنرا غریب از بیابان شمشیر سوار سرب سرب کرده مهیات یکه اسپ عجیب دیدم که شتر پای و دو هم دارد</p>	
<p>خاتمه لطیف احمد که دیوان نویدی باصناعت دیگر در مطبع منشوری نوک شود و مقام لکهنو با دو بهر نشانه مطبع شود</p>			



DATE DUE

This book is due on the date last stamped. A fine of 1 anna will be charged for each day the book is kept over time.

[illegible]

Am 10. 11. 1919

09/06/88

Date	No.	Date	No.